

# استالین چگونه اپوزیسیون را شکست داد

لئون تروتسکی

[مقاله زیر را لئون تروتسکی در نوامبر ۱۹۳۵ هنگامیکه در نروژ در تبعید به سر می برد نوشت. این مقاله در اصل به زبان روسی در "بولتن اپوزیسیون"، شماره ۴۶، به تاریخ دسامبر ۱۹۳۵ چاپ شد. این مقاله از این نظر جالب است که تروتسکی در آن توضیح می دهد که چرا از ارتش سرخ برای جلوگیری از رسیدن استالین به قدرت استفاده نکرد.

تروتسکی این مقاله را در جواب نامه فرد زلر Fred Zeller دبیر سازمان جوانان سن Seine نوشت. فرد زلر از اعضای فعال حزب سوسیالیست فرانسه بود و از این حزب به علت طرفداریش از نظریات اپوزیسیون چپ بین المللی اخراج شد.]

سئوالاتی که در نامه رفیق زلر مطرح شده نه تنها از نظر تاریخی بلکه از نظر زمان حاضر نیز قابل اهمیت اند. این سئوالات اغلب هم در نوشته های سیاسی و هم در مکالمات خصوصی، اگرچه به اشکال مختلف، اغلب به شکل شخصی، پیش می آیند. "چطور و چرا قدرت را از دست دادید؟"، "چگونه استالین دستگاه را در اختیار خود گرفت؟" و "قدرت استالین از کجا سرچشمه می گیرد؟". قوانین داخلی انقلاب و ضدانقلاب همیشه و همه جا به صورت کاملاً انفرادی مطرح می شوند. گویی که مطلب مورد بحث بازی شطرنج یا یک مسابقه ورزشی است و نه تضادها و تغییرات عمیق با ماهیتی اجتماعی. در این رابطه بسیاری از شبه مارکسیست ها فرقی با دمکرات های معمولی، که در مقابله با جنبش های توده ای عظیم معیار فعالیت های پارلمانی را بکار می گیرند، ندارند.

هر کس که فهم هر چند کمی هم از تاریخ داشته باشد می داند که هر انقلابی به دنبال خود ضدانقلاب را نیز همراه دارد. مطمئناً هرگز این ضدانقلاب نتوانسته است ملت را از نظر اقتصادی کاملاً به دوران پیش از انقلاب برگرداند و لیکن قسمت اعظم

و گاهی مهمترین قسمت دستاوردهای سیاسی مردم را از آنان پس می گیرد. معمولاً اولین قربانی این موج ارتجاع آن قشر از انقلابیون هستند که رهبری توده ها را در اولین دوره ی انقلاب، یعنی دوره تهاجمی آن، در هنگام "قهرمانی" آن در دست داشتند. این مشاهده ی کلی تاریخی باید ما را به این نکته هدایت کند که مطلب صرفاً مساله ی مهارت، ذکاوت یا هنر دو یا چند فرد نیست بلکه علل بی اندازه عمیق تری در میان است.

مارکسیست ها، برخلاف قدری های سطحی (از قبیل لئون بلوم Leon Blum، پل فانر Paul Faure و سایرین) منکر نقش فرد و ابتکار و اراده ی او در کشمکش های اجتماعی نیستند. ولی برعکس ایده آلیست ها، مارکسیست ها می دانند که در تحلیل نهائی تعیین کننده ی آگاهی (شرایط) موجودیت است. نقش رهبری در انقلاب بسیار مهم است. بدون یک رهبری صحیح پرولتاریا نمی تواند پیروز شود. ولی بهترین رهبری ها نیز بدون وجود شرایط عینی، نمی تواند انقلاب را خلق کنند. از مهمترین صفات یک رهبری پرولتاری قوه تشخیص آن بین مواقع حمله و مواقع عقب نشینی است. قدرت عمده لنین در همین قوه تشخیص بود.<sup>۱</sup>

موفقیت یا شکست مبارزه ی اپوزیسیون چپ بر علیه بوروکراسی، طبیعتاً تا حدی به صفات رهبران دو اردوی متخاصم بستگی داشت. ولی قبل از اینکه از این صفات صحبت کنیم باید به خوبی خصوصیات خود این دو اردوی متخاصم را بشناسیم زیرا که بهترین رهبر یک طرف ممکن است برای طرف دیگر کاملاً بی ارزش باشد و

---

<sup>۱</sup> - استالینست ها درست برعکس عمل می کنند: در اوان جان گرفتن اوضاع اقتصادی و تعادل نسبی سیاسی آنها شعار می دادند: "فتح خیابان ها"، "باریکاد"، "شوراها همه جا بپا شوند" (در "نوره ی سوم") و حالا که فرانسه در دوران بحران عمیق سیاسی و اجتماعی بسر می برد، از حزب رادیکال، یعنی از یک حزب بورژوائی کاملاً منحط، دنباله روی می کنند. قدیمی ها می گفتند که اینطور آدم ها در مراسم عروسی فاتحه سر می دهند و بالعکس هنگام عزا مبارک باد.

همین طور برعکس. سنوالاتی نظیر "چرا تروتسکی از دستگاه نظامی برعلیه استالین استفاده نکرد؟ - سنوالاتی که این روزها خیلی رایج و خیلی هم بچه گانه است به روشن ترین وجهی نشان می دهد که سنوالات کننده نمی خواهد و یا نمی تواند دلایل کلی تاریخی غلبه بوروکراسی شوروی را بر پیش آهنگ انقلابی پرولتاریا بفهمد. درباره این دلایل بیش از یکبار در چندین کتاب از جمله در اتوبیوگرافی خود نوشته ام. در اینجا مهمترین نتایج را در چند خط خلاصه می کنم.

ضامن پیروزی انقلاب اکتبر بوروکراسی فعلی نبود، بلکه این نقش را توده های کارگر و دهقان تحت رهبری بلشویک ها به عهده داشتند بوروکراسی فقط بعد از این پیروزی قطعی بود که شروع به رشد کرد، و افراد متشکل آن نه فقط از کارگران انقلابی بلکه از نمایندگان طبقات دیگر نیز می بودند. (کارمندان سابق تزار، افسران، روشنفکران بورژوا و سایرین). اکثریت غالب بوروکراسی فعلی، در موقع انقلاب اکتبر در ارودی بورژوازی بودند (مثلاً سفرای فعلی شوروی پتمکین Potemkin، مایسکی Maisky، تروپانفسکی Troyanovsky، سوریتز Surits، خینچوک Kkinchuk و سایرین). آن عده از افراد بوروکراسی فعلی که در روزهای اکتبر در جبهه بلشویک ها بودند، اغلب هیچ نقشی، هر چند کم اهمیت، چه در تدارک و چه در پیشبرد انقلاب و اولین سال های بعد از انقلاب ایفا نکردند. این موضع از همه بیشتر در مورد استالین صدق می کند. بوروکرات های جوان فعلی هم، همه منتخب و تربیت شده ی بوروکرات های قدیمی هستند و اغلب اوقات فرزندان آنان اند. و رئیس این کاست تازه که بعد از انقلاب رشد کرده شخص استالین است.

تاریخچه جنبش اتحادیه های کارگری در هر کشوری نه تنها تاریخچه اعتصابات و بطورکلی جنبش های توده ای بلکه تاریخچه تشکیل بوروکراسی اتحادیه های کارگری نیز هست. به قدر کافی روشن است که چه قدرت محافظه کارانه ی عظیمی این بوروکراسی توانسته است بدست آورد، و با چه حس غیرقابل خطانی رهبران "خوش طبع" خود را انتخاب کرده، مطابق نیازهای خود آنها را می سازد:

گمپرز **Gompers**، گرین **Green**، لژین **Legien**، لسی پارت **Leipart**، سیتترین **Citrine** و سایرین.<sup>۲</sup> اگر ژوهاکس **Jouhaux** توانسته است تاکنون موقعیت خود را در برابر حملات از چپ حفظ کند، بخاطر این نیست که وی استراتژیست بزرگی است (اگرچه بی شک بر سایر همکاران بورکراتش برتری دارد: بیهوده نیست که در بین آنها مقام اول را داراست). علت این است که روز و ساعتی نیست که کل دستگاه وی برای حیاتش در تلاش نباشد، بهترین متدهای این مبارزه را دسته جمعی انتخاب نکنند، به جای ژوهاکس نیندیشد، و در اتخاذ تصمیمات ضروری یاریش نکنند. ولی این به هیچ وجه دلیل بر این نیست که ژوهاکس شکست ناپذیر است. اگر تغییری ناگهانی در وضع فعلی رخ دهد- چه به طرف انقلاب چه به طرف فاشیسم- تمام این دستگاه اتحادیه کارگری اعتماد خود را از دست خواهد داد، تمام مانورهای ماهرانه اش بی تأثیری خود را نشان خواهند داد و ژوهاکس از خود نه اثری مهم بلکه ناچیز به جا خواهد گذاشت. فقط کافی است بیاد بیاوریم که رؤسای پر قدرت و پرطمطراق اتحادیه های کارگری آلمان، وقتی برخلاف اراده شان و با انقلاب ۱۹۱۸ مواجه شدند و یا وقتی در سال ۱۹۳۲ هیتلر پا به صحنه گذاشت، چه حقیران بی سروپایی از آب در آمدند.

این مثال ها ریشه های قدرت یا ضعف بوروکراسی را نشان می دهند. بوروکراسی در دوره ی اولیه ی جنبش توده ها، در دوره ی قهرمانی اش، از این جنبش بر می خیزد. اما همین که به سطح بالاتری از توده ها برخاست و "مسأله اجتماعی" خودش را حل کرد (موجودیت مطمئن، نفوذ، احترام و غیره) بوروکراسی سعی می کند که توده ها را بی حرکت نگهدارد. چرا خود را به خطر بیندازد؟ خودش چیزی

---

<sup>۲</sup> فقط یک چاکر تمام عیار از استالین به عنوان یک "تنوریسین" مارکسیست نام می برد. کتاب وی، مسائل لنینیسم، مجموعه ای در هم و بر هم و پر از اشتباهات بچگانه است. ولی این بوروکراسی ملی بر اپوزیسیون مارکسیست به علت وزنه اجتماعیش پیروز شده است و نه به خاطر "تنوریش".

دارد که از کف بدهد. بسط عظیم نفوذ و رفاه بوروکراسی رفرمیست در دوران ترقی کاپیتالیستی و آرامش نسبی توده های کارگر صورت می گیرد. اما وقتی این آرامش از هم می شکند، چه به سمت چپ، چه به سمت راست، عظمت بوروکراسی هم به پایان می رسد. هوش و مهارتش تبدیل به ضعف و حماقت می شود. طبیعت "رهبران" بستگی به طبیعت طبقه (یا کاستی) دارد که رهبری می کنند و به شرایط عینی ای که این طبقه (یا کاست) در آن قرار دارد.

بوروکراسی شوروی از تمام بوروکراسی های رفرمیست کشورهای کاپیتالیستی روی هم به مراتب قدرتمندتر است، زیرا که قدرت دولتی و تمام امتیازات و مزایای مربوط به آن را در دست دارد. این درست است که بوروکراسی شوروی از خاک یک انقلاب پیروزمند پرولتری به پا خواسته، اما بسیار بچگانه است که به این علت تصویر ایده آلی از این بوروکراسی بسازیم. در یک کشور فقیر- و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در حال حاضر هنوز کشور بسیار فقیر است که در آن یک اطاق خصوصی، غذا و پوشاک کافی فقط در دسترس عده معدودی از اهالی است- در چنین کشوری میلیون ها بوروکرات، بزرگ و کوچک، همه سعی شان قبل از هر چیز در تضمین وضع خوب زندگی خودشان است. این است علت خودپرستی زیاد و محافظه کاری عظیم بوروکراسی، ترسش در مواجهه با نارضایتی توده ها، تنفرش از انتقاد، اصرار خشم گینانه اش در خفقان هرگونه فکر آزاد، و بالاخره سجد مذهب و ریاکارانه اش در مقابل "رهبری" که از امتیازات و تسلط بی حدش دفاع می کند و مظهر آن است. تمام اینها روی هم محتوی مبارزه بر علیه "تروتسکیسم" است.

در این امر بسیار مهم هیچ شبهه ای نیست که هر چه ضرباتی شدیدتر بر طبقه کارگر جهانی وارد آمد، بوروکراسی شوروی نیز نیرومندتر گشت. شکست جنبش های انقلابی در اروپا و آسیا به تدریج اعتماد کارگران شوروی را از متحدین بین المللی اش سلب کرد. در داخل کشور هنوز بدبختی شدید پا بر جا بود. شجاع ترین و فداکارترین نمایندگان طبقه کارگر یا در جنگ داخلی از بین رفته بودند و یا با ارتقاء

به مقامات بالاتر خود عمدتاً به صفوف بوروکراسی پیوسته، روحیه انقلابی خود را از دست دادند. توده های عظیم مردم خسته از تلاش های دهشتناک سال های انقلاب، بدون چشم انداز، مسموم به تلخی شکست های پی در پی، به حالت رخوت فرو رفتند. اینگونه عکس العمل، همانطور که قبلاً گفتیم، بعد از هر انقلابی قابل مشاهده است. مزیت تاریخی عظیم انقلاب اکتبر، به مثابه ی یک انقلاب پرولتری در این است که این ناامیدی و رخوت به نفع دشمن طبقاتی، یعنی بورژوازی و اشراف تمام نشد، بلکه به نفع قشر بالای خود طبقه کارگر و گروه های میانه ای وابسته به آن که وارد صفوف بوروکراسی شوروی شده اند، تمام شده است.

پرولترهای انقلابی راستین در ا-ج-ش-س، نه از این دستگاه بلکه از فعالیت توده های انقلابی نیرو می گرفتند. بخصوص ارتش سرخ مخلوق "افراد دستگاه" نبود (در سال های بحرانی این دستگاه هنوز بسیار ضعیف بود)، بلکه توسط کادرهای کارگران قهرمان، تحت رهبری بلشویک ها با تجمع دهقانان جوان و هدایت آنان در جنگ ساخته شد، فروکش جنبش انقلابی، خستگی، شکست در اروپا و آسیا، و ناامیدی توده های زحمتکش ملزماً و مستقیماً به تدریج موقعیت انقلابیون انترناسیونالیست را ضعیف کرد و از سوی دیگر سبب تقویت موقعیت بوروکراسی ملی و محافظه کار شد. فصل تازه ای از انقلاب آغاز می شود. رهبران دوره ی قبل جبهه اپوزیسیون می بندند، در حالیکه سیاستمداران محافظه کار دستگاه که نقش فرعی در انقلاب داشتند، همراه با بوروکراسی فاتح، جلودار می شوند.

دستگاه نظامی خود قسمتی از دستگاه بوروکراسی است و از لحاظ کیفیات به هیچ وجه تمایزی با آن ندارد. کافی است بگوئیم که در سال های جنگ داخلی ده ها هزار از افسران سابق تزار به ارتش سرخ پیوستند. در ۱۳ مارس ۱۹۱۹، لنین در مجمعی در پتروگراد گفت: "وقتی تروتسکی اخیراً به من گفت که در قسمت نظامی تعداد افسران ما به چندین ده هزار رسیده، خوب متوجه شدم که معنی رمز استفاده از دشمن چیست: چگونه از آنهایی که سابقاً دشمن ما بودند در ساختن کمونیزم استفاده

کنیم؛ چگونه کمونیزم را با آجرهایی که خود کاپیتالیست‌ها بر علیه ما جمع آورده‌اند بسازیم! آجرهای دیگری هم نداریم!" (لنین، مجموعه آثار، جلد ۲۴، نسخه روسی، ۱۹۳۲ گزارش منشی، ص ۶۵). این کادرهای افسران و کارمندان در سال‌های اول تحت فشار و نظارت مستقیم کارگران پیشرو انجام وظیفه می‌کردند. در زیر آتش کشمکش سبعمانه، مسأله‌ی موقعیت‌های ممتاز برای افسران اصلاً مطرح نبود، حتی خود این مفهوم از اذهان خارج شده بود. اما درست پس از پیروزی و گذار به دوران صلح بود که دستگاه نظامی کوشید تا با نفوذترین قسمت دستگاه بوروکراسی و دارای بیشترین مزایا بشود. تنها کسی می‌توانست به افسران به منظور کسب قدرت اتکاء کند که خود حاضر باشد بیش از اشتباه‌های این قشر افسران شکمشان را سیر کند، یعنی موقعیت برتری برایشان تضمین کند، مدال و رتبه به آنها اعطاء کند، خلاصه آنچه را که بوروکراسی استالینیستی به تدریج در عرض ده تا دوازده سال بعدی کرد، یک جا انجام دهد. بی‌شک امکان اجرای یک کودتای نظامی بر علیه استالین، کامنف و زینوویف و سایرین وجود داشت بدون اینکه مشکلاتی دربر داشته باشد و یا حتی خونریزی‌ای شود. اما نتیجه چنین کودتایی درست تسریع آهنگ بورکراتیزه شدن و بناپارتیزمی است که اپوزیسیون چپ بر علیه آن می‌جنگید.

وظیفه لنینیست‌های بلشویک بنا به ماهیت خود این بود که بر بوروکراسی نظامی بر علیه بوروکراسی حزبی تکیه نکنند، بلکه با تکیه بر پیشاهنگ پرولتری و از طریق آن بر توده‌های مردم، به غلبه بر تمام بوروکراسی و تصفیه آن از تمام عوامل خارجی برخاسته، کنترل شدید کارگران را بر آن تضمین کرده، سیاست آن را دوباره به راه انترناسیونالیسم انقلابی بیندازند. اما از آنجا که چشمه پر آب قدرت انقلابی توده‌ها در دوره جنگ داخلی، قحطی و اپیدمی رو به خشکی گذاشته بود، بوروکراسی از لحاظ عددی و قدرت رو به رشد گذاشته بود و پرولترهای انقلابی طرف ضعیف‌تر از آب در آمدند. بی‌شک لوای لنینیست‌های بلشویک ده‌ها هزار از بهترین جنگجویان انقلابی و از جمله نظامیان را به خود جلب کرد. کارگران پیشرو



متماایل به اپوزیسیون بودند، ولی این تماایل منفعل باقی ماند، توده ها دیگر باور نداشتند که اوضاع با مبارزه قابل تغییر است. در همین حین بوروکراسی فریاد برآورد که "اپوزیسیون دنبال انقلاب بین المللی است و آماده است که ما را به یک جنگ انقلابی بکشاند. این همه بیچارگی و تلاطم بس است. ما حق آرامش داریم. بیش از این احتیاج به "انقلاب مداوم" نداریم. ما همین جا در وطنمان جامعه ی سوسیالیستی را خواهیم ساخت. کارگران و دهقانان! به ما، به رهبران خود، اعتماد کنید!" ناگفته نماند که این آغالشگری ملی و محافظه کارانه با تهمت های خشمگین، گاهی کاملاً ارتجاعی، بر علیه انترناسیونالیست ها همراه بود. نظامیان و بوروکراسی دولتی را با هم متحد کرد و بدون تردید انعکاسی هم در بین توده های عقب مانده و خسته پیدا کرد. در نتیجه پیش آهنگ بلشویکی خود را منفرد و جدا از هم یافت. این است رمز پیروزی بوروکراسی ترمیدوری.

صحبت هائی که در باره صفات فوق العاده ی سازمانی و تاکتیکی استالین می شود افسانه ای است که عمداً توسط بوروکراسی ا-ج-ش-س و بین الملل کمونیست خلق شده و روشنفکران چپی بورژوا هم، که علیرغم فردگرانی شان در مقابل موفقیت زانو می زنند، آن را تکرار می کنند. این آقایان موقعی که لنین تدارک انقلاب را می دید و تمام کتافات بین المللی در تعقیبش بودند، نه او درک می کردند و نه ارزشی برایش قائل بودند. برعکس استالین را مورد "ستایش" قرار می دهند، زیرا که این ستایش سبب ارضای خاطر و گاهی هم مزایای مستقیمی می شود.

شروع به مقابله با اپوزیسیون چپ در اصل از کارهای زینوویف است نه استالین. استالین در آغاز کار متردد بود و صبر می کرد. اشتباه است اگر بیندیشیم که از آغاز استالین حتی نقشه استراتژیکی داشت. او مدام مشغول آزمایش اوضاع بود. بی شک بستگی انقلاب مارکسیستی بر او سنگینی می کرد. در واقع وی به دنبال سیاست ساده تر، ملی تر و مطمئن تری بود، موفقیتی که نصیبش شد، برای خودش هم غیرمنتظره بود. این موفقیت، موفقیت قشر تازه رهبری، موفقیت اشرافیت انقلابی بود

که می خواست خود را از کنترل توده ها برهاند و در امور داخلی خود به یک میانجی قوی و مطمئن محتاج بود. استالین، شخصیتی درجه دوم در انقلاب پرولتری، رهبر بی چون و چرای بوروکراسی ترمیدوری و نفر اول صفوف آن شد. نه چیزی بیشتر.

نویسنده فاشیست یا نیمه فاشیست ایتالیایی مالاپارته Malaparte کتابی به اسم کودتا: فن- انقلاب منتشر کرده و در آن این ایده را عرضه می دارد که "تاکتیک های انقلابی تروتسکی" برخلاف استراتژی لنین می تواند پیروزی در یک کشور معین و تحت شرایط معینی را ضمانت کند. مشکل بتوان از این مهمل تر تنوری تصور کرد. ولی عقلانی که اکنون، با علم به آنچه گذشته، به ما تهمت می زنند که به علت دو دلی قدرت را از کف دادیم، در واقع از دیدگاه مالپارته نگاه می کنند: خیال می کنند که با کمک بعضی "رموز" فنی خاص انقلابیون می توانند قدرت را بدست گیرند یا در قدرت باقی بمانند، مستقل از تأثیر عوامل عظیم عینی، نظیر پیروزی یا شکست انقلاب در شرق و غرب، صعود یا نزول جنبش توده ای در یک کشور، و غیره. قدرت، جایزه ای نیست که "ماهرترین" افراد می برند. قدرت رابطه ایست بین افراد، و در تحلیل نهانی بین طبقات. همانطور که گفته ایم، رهبری حکومتی اهرم توانایی در موفقیت است. ولی این به هیچ وجه به آن معنی نیست که رهبری تحت هر شرایطی می تواند پیروزی را تضمین کند.

در تحلیل نهانی، تعیین کننده همان مبارزه طبقاتی و تغییرات داخلی ای است که در داخل توده های در حال مبارزه بوجود می آید.

بی شک نمی توان با دقت ریاضی به این سؤال جواب داد که اگر لنین زنده بود این مبارزه چگونه انکشاف می یافت؟ شکی نیست که لنین دشمن آشتی ناپذیر این بوروکراسی محافظه کار حریص و سیاست استالین که مرتب افراد نظیر خود را به دور خود جمع می کرد می بود. این از یک سلسله نامه ها، مقالات، و پیشنهادهای لنین در دوره آخر زندگی، بی شبهه روشن است. بخصوص از "وصیت نامه" وی،

که در آن لنین پیشنهاد می کند که استالین از شغلش به عنوان دبیرکل بر کنار شود و بالاخره از نامه ی آخرش که در آن لنین "هرگونه روابط شخصی و رفیقانه" خود را با استالین قطع می کند. لنین بین دو حمله ی بیماریش، به من پیشنهاد کرد که فِراکسیون مشترکی برای مبارزه علیه بوروکراسی و کارگزارانش، یعنی دایره ی سازمانی کمیته مرکزی تحت رهبری استالین، تشکیل دهیم. برای کنگره دوازدهم حزب لنین به قول خودش "بمبئی" بر علیه استالین تهیه می دید. تمام اینها را- بر پایه اسناد دقیق و غیرقابل انکاری- در شرح حال زندگی و در مقاله مخصوصی تحت عنوان "وصیتنامه لنین" آورده ام. اقدامات تدارکی لنین نشان می دهد که او فکر می کرد مبارزه ای که در پیش است بسیار دشوار خواهد بود، نه به این علت- در این جای شبهه ای نیست- که شخصاً از استالین به عنوان یک مخالف می ترسید (واقعاً مسخره است که همچون حرفی زده شود) بلکه به این علت که لنین به وضوح در پشت سر استالین منافع مشترک این قشر قدرتمند رهبری بوروکراسی را می دید. وقتی لنین هنوز زنده بود، استالین سرگرم عملیات موزیاته بود، توسط عمال خود محتاطانه شایعاتی در باره لنین پخش می کرد که لنین روشنفکر عیلی است، از اوضاع بی خبر است، و غیره. یعنی بطور خلاصه همان حکایاتی که حالا توضیح غیررسمی انترناسیونال کمونیست در مورد خصومت شدید بین استالین و لنین در یک سال و نیم آخر زندگی لنین شده است. در واقع تمام نامه ها و مقالاتی که لنین در موقع بیماریش دیکته می کرد شاید چکیده ای از پخته ترین افکارش باشد. تیزبینی این "علیل" برای بیش از یک دوجین استالین کافی می بود.

با اطمینان می توان گفت که اگر لنین بیشتر عمر کرده بود، فشار قدرت مطلق بوروکراسی - لااقل در سال های نخست- سبک تر وارد می آمد. اما به سال ۱۹۲۶ کروپسکایا [همسر لنین] در مجمع گروهی از اعضای اپوزیسیون چپ گفت "اگر لنین امروز زنده می بود حالا در زندان بود." ترس ها و اخطارهای دوراندیشانه ی لنین هنوز در خاطر کروپسکایا زنده بود و به هیچ وجه توهمی در باره قدرت شخصی لنین

نداشت، به این امر آگاهی داشت که، به قول خودش، تا چه حد اختیار بهترین ناخداها نیز بدست باد و جریان های مخالف یا موافق است.

آیا معنی این حرف این است که پیروزی استالین اجتناب ناپذیر بود؟ آیا معنی آن این است که مبارزه اپوزیسیون چپ (بلشویک- لنینیست ها) بیهوده بود؟ طرح سؤال بدینگونه بسیار انتزاعی، شماتیک و قدری است. انکشاف مبارزه خود بدون شک نشان داده است که نیل به پیروزی کامل در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یعنی برای کسب قدرت و ریشه کن کردن این سرطان بورکراتیزم امری بود که بلشویک- لنینیست ها بدون پشتیبانی انقلاب جهانی نمی توانستند و نخواهند توانست از پیش ببرند. اما این به هیچ وجه دلیل بر این نیست که مبارزات آنها هیچ نتیجه ای به بار نیآورد. بدون انتقادهای شجاعانه اپوزیسیون و بدون هراس بوروکراسی از اپوزیسیون، سیاست استالین- بوخارین در مورد کولاک ها به احیاء سرمایه داری ختم می شد. در زیر شلاق اپوزیسیون بوروکراسی مجبور شد که قسمت های مهمی از برنامه ما را اقتباس کند. لنینیست ها نمی توانستند جلوی فراشد انحطاط رژیم شوروی و اشکالاتی ناشی از رژیم فردی را بگیرند. ولی با انصداد راه احیای کاپیتالیزم جلوی انحلال کامل آن را گرفتند. اصلاحات مترقی بوروکراسی نتایج فرعی مبارزه انقلابی اپوزیسیون بود. این برای ما به هیچ وجه کافی نیست، ولی بهرحال، ثمری است.

در عرصه ی جنبش کارگری جهانی، که بوروکراسی شوروی فقط بطور غیرمستقیم به آن بستگی دارد، اوضاع هنوز به شدت برای ا-ج-ش-س نامساعدتر است. از طریق انترناسیونال کمونیست استالینیزم بدترین ترمز انقلاب جهانی شده است. بدون استالین هیتلری هم در کار نمی بود. در حال حاضر در فرانسه، استالینیزم با پیروی از سیاست عبود که اسم سیاسی آن "جبهه خلقی" است، دارد راه را برای شکست تازه ی پرولتاریا هموار می کند. اما اینجا هم مبارزه ی اپوزیسیون چپ بی ثمر نبوده است. در سرتاسر دنیا تعداد کادرهای انقلابیون پرولتاری راستین،

بلشویک های واقعی، که نه به بوروکراسی شوروی برای استفاده از اعتبار و خزانه اش بلکه به برنامه لنین و لوای انقلاب اکتبر ملحق می شوند، در حال رشد و تکثیر است. تحت تعقیب واقعاً وحشتناک- و بی سابقه در تاریخ- توسط نیروهای مشترک امپریالیزم، رفرمیزم و استالینیزم، بلشویک- لنینیست ها در حال رشد و تقویت (نیروهای) خود و کسب اعتماد روزافزون کارگران پیشرو هستند. نشانه ی غیرقابل انکاری از بحرانی که در حال پیدایش است تکوین شکوهمند جوانان سوسیالیست سن است. انقلاب جهانی تحت لوای بین الملل چهارم پیش خواهد رفت. موفقیت های نخستین آن حتی یک آجر بر روی آجر دیگر از قدرت مطلق دسته ی استالینیستی، افسانه هایش، تهمت هایش و شهرت های توخالیش باقی به جا نخواهد گذاشت. جمهوری شوروی نظیر پیشاهنگ جهانی پرولتری سرانجام خود را از چنگال هشت پای بوروکراسی نجات خواهد داد. از هم پاشیدن تاریخی استالینیزم اجتناب ناپذیر است و به خاطر جنایات بی شمارش علیه طبقه کارگر جهانی سزاوار این سرنوشت است. ما تصفیه دیگری نمی خواهیم و انتظارش را هم نداریم.

## لئون تروتسکی

۱۲ نوامبر ۱۹۳۵